

Abstract

The provisional application of treaties is a significant and complex issue in international law, specifically addressed in Article 25 of the 1969 Vienna Convention on the Law of Treaties. This article analyzes the legal effects of provisional application of treaties under this provision, with a focus on the 2018 report of the International Law Commission (ILC). According to the report, provisional application allows states to implement certain provisions of a treaty on a temporary basis before its final ratification. In this context, the article examines the effects of such provisional implementation on the parties to the treaty, third states, as well as governments and international organizations. The paper first clarifies the concept and conditions for the provisional application of treaties under Article 25 of the Vienna Convention, with an emphasis on the importance of the "entry into force" of the treaty and the specific conditions for its provisional application. It then explores the legal effects of treaties under Article 20 of the Vienna Convention, particularly with regard to their impact on third states. This section addresses the rights and obligations of third states and examines how the provisional application of treaties affects them. Additionally, the article provides an analysis of the specific legal effects and exceptions concerning treaties as they relate to third states. Finally, the article assesses the potential benefits for third states from treaties under Article 25 of the Vienna Convention, in light of the ILC's 2018 report. The aim of this paper is to offer a comprehensive analysis of these issues, demonstrating that provisional application of treaties not only has complex implications for international relations but also raises specific challenges in domestic legal systems, as well as in the fields of human rights and the rights of third states.

Keywords: Provisional application of treaties, Article 25 of the Vienna Convention, International Commission, legal effects

بررسی انعقاد و اختتام معاهده

با اراده مشترک طبق ماده ۲۵ کنوانسیون وین و گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین الملل

لیلا آئینی^۱ - احد باقرزاده^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۷

چکیده

انعقاد و اختتام معاهدات بین المللی از جمله مباحث حیاتی در حقوق بین الملل است که تحت تأثیر اصول مختلف قراردادی و قواعد حاکم بر روابط دولتها قرار دارد. این مقاله به بررسی انعقاد و اختتام معاهده با اراده مشترک طبق ماده ۲۵ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ و همچنین گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین الملل (ILC) می پردازد. ماده ۲۵ کنوانسیون وین به طور خاص به اصل اراده مشترک دولتها در انعقاد و پایان دادن به معاهدات اشاره دارد و این امر را به عنوان یکی از ویژگی های اساسی حقوق معاهدات بین المللی معرفی می کند. گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین الملل نیز در تبیین مقررات و اصول حقوقی حاکم بر انعقاد و اختتام معاهدات، به ویژه از منظر شرایط و فرایندهای لازم برای پایان دادن به معاهده از جمله فسخ، لغو و خاتمه آن از

طریق توافق متقابل دولت‌ها، راهنمایی‌های مهمی ارائه می‌دهد. مقاله حاضر با تحلیل این منابع، به بررسی چالش‌ها و ابعاد عملی این اصول در حقوق بین‌الملل معاصر پرداخته و نقش اراده مشترک در تداوم یا اختتام معاهدات را بررسی می‌کند. همچنین، با ارزیابی تحولات اخیر و نظرات کمیسیون حقوق بین‌الملل، به اهمیت تأکید بر همکاری بین‌دولتی و رعایت حقوق و تعهدات متقابل در روند انعقاد و اختتام معاهدات پرداخته می‌شود. سوال اصلی این است که چگونه اراده مشترک طبق ماده ۲۵ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ و گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین‌الملل در فرآیند انعقاد و اختتام معاهدات بین‌المللی تأثیر می‌گذارد؟ مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با اسناد کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

واژگان کلیدی: معاهده، اراده مشترک، ماده ۲۵ کنوانسیون وین، کمیسیون حقوق بین‌الملل، انعقاد معاهده، اختتام معاهده.

حقوق معاهدات بین‌المللی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی حقوق بین‌الملل، نقشی حیاتی در تنظیم روابط میان دولت‌ها ایفا می‌کند. معاهدات ابزارهای کلیدی برای تعیین حقوق و تعهدات طرفین و ایجاد چارچوب‌های همکاری در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و محیط‌زیستی هستند. فرآیند انعقاد و اختتام معاهدات، که در آن‌ها اراده مشترک دولت‌ها نقش اساسی دارد، از جمله مهم‌ترین فرآیندهای حقوقی در عرصه بین‌المللی به‌شمار می‌رود. اراده مشترک دولت‌ها به‌عنوان یکی از اصول بنیادی در حقوق معاهدات، در کنوانسیون وین ۱۹۶۹ و گزارش‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل مورد تأکید قرار گرفته است. این اراده مشترک نه تنها در انعقاد معاهده، بلکه در اختتام آن نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. اختتام معاهدات معمولاً به دلیل تغییر شرایط یا لزوم اصلاح و تجدیدنظر در معاهده رخ می‌دهد. طبق ماده ۵۴ کنوانسیون وین، یک معاهده می‌تواند با توافق طرفین یا طبق شرایط پیش‌بینی‌شده در معاهده پایان یابد. در صورتی که در معاهده شرایط خاصی برای فسخ یا پایان دادن به آن پیش‌بینی نشده باشد، طرفین باید بر سر شیوه‌های اختتام معاهده به توافق برسند. این بدان معناست که اراده مشترک برای پایان دادن به معاهده همچنان در قالب اصول حقوقی و فرآیندهای دیپلماتیک باید رعایت شود. کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش ۲۰۱۸ خود بر لزوم توجه به اراده مشترک در فرآیندهای فسخ، تغییر یا تجدیدنظر در معاهدات تأکید کرده است. این گزارش اصولی همچون «عدم تغییر یک‌جانبه» و «احترام به تعهدات بین‌المللی» را در فرآیند اختتام معاهدات برجسته کرده و به حفظ تعادل میان منافع ملی دولت‌ها و تعهدات بین‌المللی آن‌ها تأکید دارد.

کنوانسیون وین ۱۹۶۹، به‌عنوان مهم‌ترین سند حقوقی در زمینه حقوق معاهدات بین‌المللی، قواعد و اصول خاصی را برای انعقاد، اجرا و اختتام معاهدات تعیین کرده است. در این میان، ماده ۲۵ کنوانسیون وین به‌ویژه بر اراده مشترک دولت‌ها در فرآیندهای مختلف انعقاد و اختتام معاهدات تأکید دارد. این ماده بیان می‌کند که یک معاهده تنها زمانی معتبر است که از سوی دو یا چند دولت با اراده مشترک به‌طور داوطلبانه و بدون اجبار به امضا برسد. اراده مشترک دولت‌ها نه تنها شرط اساسی برای ایجاد معاهدات، بلکه پیش‌نیاز اصلی برای پایان دادن به آن‌ها نیز محسوب می‌شود. بنابراین، درک صحیح ماهیت و ابعاد اراده مشترک در حقوق معاهدات امری ضروری است تا فرآیند انعقاد و اختتام معاهدات به‌طور شفاف و منصفانه برای تمامی طرفین انجام گیرد.

گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز در این زمینه اهمیت ویژه‌ای دارد. این گزارش به تحلیل و بررسی اصول حاکم بر فسخ، لغو و اختتام معاهدات پرداخته و بر لزوم ایجاد راه‌حل‌های حقوقی برای مسائل پیچیده و چالش‌های پیش‌آمده در فرآیندهای اختتام معاهدات تأکید می‌کند. کمیسیون حقوق بین‌الملل در این گزارش بر اراده مشترک دولت‌ها و احترام به توافقات اولیه میان طرفین تأکید کرده است. سوال اصلی مقاله این است که چگونه اراده مشترک طبق ماده ۲۵ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ و گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین‌الملل بر فرآیند انعقاد و اختتام معاهدات بین‌المللی تأثیر می‌گذارد؟ در این مقاله به تحلیل اراده مشترک طبق ماده ۲۵ کنوانسیون وین و ابعاد آن در فرآیندهای انعقاد و اختتام معاهدات پرداخته می‌شود. همچنین گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین‌الملل به‌عنوان مبنای نظری در تحلیل شرایط اختتام معاهدات و قوانین حاکم بر آن‌ها مورد

بررسی قرار می‌گیرد. هدف از این تحقیق، تحلیل چگونگی تأثیر اراده مشترک در انعقاد و اختتام معاهدات در چارچوب اصول حقوقی بین‌المللی است. مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

تعریف حقوق معاهدات

معاهده (Treaty به زبان انگلیسی) و (Traité به زبان فرانسه) در لغتنامه دهخدا با عنوان عهد، سوگند، پیمان و شرط و در فرهنگ فارسی معین، عهد و پیمان بستن و در فرهنگ واژه‌های فارسی سره، پیماننامه و در فرهنگ واژه‌های مترادف و متضاد پیمان، عهدنامه، قرارداد و مقاوله آورده شده است. در فرهنگ لغت انگلیسی وبستر اجدای از بکار بردن واژه‌های لاتینی نظیر (compact, concordat, pact, treaty) این واژه به اشکال زیر تعریف شده است:

- معاهده بین‌المللی به هر اسمی که خوانده شود عبارت از توافقی است بین تابعین حقوق بین‌الملل. (رسو، ۱۳۶۷، ۳۳)

- یک توافق کتبی که به وسیله آن دو یا چند دولت رابطه‌ای را بین خود در قلمرو حقوق بین‌الملل ایجاد می‌کنند. (تیر، ۱۹۹۱، ۴)

- در برخی موارد لغت کنوانسیون نیز بر معاهدات دو جانبه بین کشورها اطلاق می‌شود. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷، ۲۱)

- قراردادی نوشتاری بین دو یا چند مقام سیاسی اعم از دولت با حاکمیت که به صورت رسمی توسط نماینده‌های مجاز آنها امضاء شده و معمولاً توسط قانونگذار به تصویب می‌رسد. (وبستر)

معاهده در مفهوم حقوقی مضیق، به فرایندهای قانونی اشاره دارد که در تنظیم یک توافق‌نامه الزام‌آور بین دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی به کار می‌رود. به‌طور خاص، از دیدگاه چارلز روسو، معاهده به معنای قدرت تنظیم معاهدات است که شامل تمامی مراحل و تشریفات لازم برای نوشتن یک معاهده می‌باشد (Rousseau, 1961). مک‌نیر نیز معاهده را به‌عنوان یک توافق‌نامه کتبی میان دو یا چند دولت یا سازمان بین‌المللی تعریف می‌کند که هدف آن ایجاد یا پیشبرد رابطه‌ای است که تحت حاکمیت حقوق بین‌الملل قرار دارد (McNair, 1961). کنوانسیون وین در سال ۱۹۶۹، معاهده را به‌عنوان یک توافق‌نامه کتبی بین دولت‌ها که تحت قوانین بین‌المللی قرار دارد، تعریف می‌کند، بدون توجه به عنوان آن، و حتی اگر در چندین سند مرتبط با یکدیگر منعقد شود (Vienna Convention, 1969). ویژگی‌های اصلی معاهده عبارتند از: (۱) باید به صورت کتبی تنظیم شود، (۲) باید میان موضوعات حقوق بین‌الملل (مانند دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی) منعقد گردد، (۳) باید تحت حاکمیت حقوق بین‌الملل قرار گیرد و (۴) باید قصد ایجاد حقوق و تعهدات قانونی برای طرفین داشته باشد. تمایز اصلی بین معاهدات الزام‌آور و اسناد غیر الزام‌آور در این است که معاهده‌ها هدف ایجاد یک رابطه حقوقی الزام‌آور را دارند. مفهوم معاهده در

^۱ Webster

طول زمان به‌ویژه از قرن نوزدهم به بعد به یکی از ابزارهای اصلی در روابط بین‌المللی تبدیل شده است (McNair, 1961; Vienna Convention, 1969).

معاهده می‌تواند هر مضمونی داشته باشد و هر موضوعی را در بر گیرد. (دهوسی، ۱۹۶۸:۳۶۵) لازم به ذکر است در بعضی موارد یک توافق بین‌المللی - طبق نظام حقوقی یکی از متعاهدین معاهده تلقی می‌شود و در نظام حقوقی دیگر همان توافق موافقتنامه به حساب می‌آید که رعایت آن برای آن طرف چندان‌الزام آور نیست. (کارو، ۱۳۷۵، ۱۹۹) رشد بیش از حد موافقتنامه‌های نزاکتی در روابط بین‌کشورها موجب شده تا تفکیک میان موافقتنامه‌ها و معاهدات بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد. (فلسفی، ۱۳۷۱:۵۱) لازم به یادآوری است که یادداشت تفاهم چنانچه ایجاد تعهد نماید مثل قرارداد است و باید ضوابط مذکور در قانون اساسی نسبت به آن رعایت شود. (مجموعه قوانین سال ۶۲۷: ۱۳۶۲، ۹۲) البته در مورد معاهده نماینده دولت مذاکره‌کننده دارای حق امضای غیر قطعی است و امضای او به منزله رسمیت بخشیدن به معاهده نیست. (منی، ۱۹۷۹: ۸۶)

از نقطه نظر حقوق بین‌الملل تعاریف مختلفی برای تبیین مفهوم این واژه ارائه گردیده است که برخی از این تعاریف به شرح زیر می‌باشد.

معاهده بین‌المللی به عنوان مهمترین منبع حقوق بین‌الملل، فعالیت دولتها و سایر تابعان حقوق بین‌الملل را در صحنه بین‌المللی شکل می‌دهد و تجلی بنیادین زیست بین‌المللی است (بیگدلی، ۱۳۸۸:۹۸). از سویی دیگر، هر چند معاهده نماد رسمی اقتدار دولتی یا سازمانی (سازمان بین‌المللی است، اما باعث محدود شدن این اقتدار نیز می‌شود. در نتیجه معاهده عمل حقوقی عادی است که به وسیله تابعان حقوق بین‌الملل صورت می‌گیرد و ضمن بیان اقتدار آنها، آن اقتدار را محدود می‌کند و صلاحیتهای آنها را به‌منصه ظهور می‌رساند (همان)

در یک تعریف کلی، معاهده بین‌المللی به هر گونه توافق منعقد شده دو یا چند جانبه (کتبی یا شفاهی) میان تابعان حقوق بین‌الملل اطلاق می‌شود، به شرطی که چنین توافقی طبق حقوق بین‌الملل تنظیم شده و آن مقررات بر آن توافق حاکم باشد و در نتیجه آثار حقوقی مشخصی را به بار آورد (همان). عنوان توافق و تعداد اسناد آن موثر در موضوع نیست

برای نیل به یک تعریف کامل از معاهده بین‌المللی باید ابتدا دیدگاه عرف و سپس دیدگاه عهدنامه‌های وین (۱۹۸۶، ۱۹۶۹) را نیز مورد بررسی قرار داد.

در حقوق بین‌الملل تا قبل از تدوین کنوانسیون ۱۹۶۹ درباره حقوق معاهدات، اکثر حقوقدانان از "معاهده" به عنوان مفهومی کلی و وسیله‌ای عام که کشورهایی بین خود با صور و اشکال گوناگون ایجاد التزام می‌کنند، یاد می‌نمودند، ولی کنوانسیون مزبور در ماده ۲، معاهده را نوعی "توافق بین‌المللی" تلقی نموده و مفهوم محدودتری را برای آن شناخته است که ذیلاً به تعریف این دو واژه و تفاوت‌هایشان می‌پردازیم:

توافق بین المللی به معنی وسیع کلمه عبارت است از عملی حقوقی که از تراضی دو یا چند جانبه تابعان حقوق بین الملل ایجاد گردد و مشمول حقوق بین الملل باشد.

- معاهده ممکن است در یک سند واحد یا دو یا چندین سند مجزا تنظیم گردد. هر چند برای انواع معاهداتی که بعداً به شرح آنها خواهیم پرداخت (از قبیل موافقتنامه، مقاوله نامه، عهدنامه، و...) در عرف دیپلماتیک عملاً موارد استفاده بخصوصی وجود دارد، ولی این امر جنبه انحصاری ندارد و در بعضی موارد یکی به جای دیگری نیز بکار گرفته می شود.

- بین تابعان حقوق بین الملل (و نه اشخاص خصوصی) منعقد شده باشد. معاهده تنها بین دولتها و سازمانهای بین المللی منعقد می شود. اما اگر قرارها و موافقتهایی بین یک دولت و یک قوم یا جمعیت و یا قبیله ای بیگانه که از نظر بین المللی هویت مستقلی برای آنها شناخته نشده است حاصل گردد، چنین قرار و موافقتی معاهده بین المللی و حتی توافق بین المللی به معنایی که فوقاً بحث شد - خوانده نمی شود، زیرا یک طرف آن، از تابعان حقوق بین الملل محسوب نمی شود، همچنین قراردادهای مختلف مانند اعطای امتیازات و غیره که بایک شخص حقیقی یا حقوقی خارجی (خصوصی) منعقد می شود، معاهده بین المللی محسوب نمی شود مانند (قراردادهای نفتی بین دولت ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم، مورخ ۱۳۳۳).

- مشمول حقوق بین الملل باشد (و نه حقوق داخلی یک کشور معین). برخلاف قراردادهای تجاری بین المللی که عملاً مشمول مقررات حقوق داخلی یک کشور معین می باشد، معاهده بین المللی تابع قوانین حقوق بین الملل است. ماده ۲ (بند ۱ ش ق الف) کنوانسیونهای وین ۱۹۶۹ و ۱۹۸۹، معاهده را به معنی توافق بین المللی که به صورت نوشته بین دولتها و یا سازمانهای بین المللی منعقد شده و تابع حقوق بین الملل باشد، تعریف نموده است.

- دو یا چند جانبه باشد نه یک جانبه از این خصوصیت معاهده چنین استنتاج می شود که اعلام یکجانبه با تعهد یک دولت (به عنوان مثال اعلامیه رئیس جمهور با نخست وزیر) و یا حتی اقدامات و تصمیمات مشابه دو دولت بدون اینکه نسبت به انجام آنها قبلاً توافق و تعهدی شده باشد، نه یک معاهده بین المللی محسوب می شود و نه حتی یک توافق بین المللی معاهده ذاتاً از یک توافق دو جانبه بین المللی تشکیل می شود و حتی از نظر حقوقدانان، اصولاً یک معاهده چند جانبه از تعدادی معاهده دو جانبه تشکیل شده است، اما به تدریج معاهده چند جانبه با شکل و محتوای خاص خود در سطح بین المللی تدوین یافته و در نتیجه بیشتر به یک اقدام قانونگذاری شباهت یافته است.

به اعتقاد برخی از حقوقدانها تنها متن معاهده مرجع استنباط از آن است. (کانیزارو، ۱۰۹: ۲۰۱۱) اما برخی دیگر معتقدند که متن معاهده تنها راهنمایی برای شروع فهم و استنباط از معاهده است. (تمز، ۲۰۱۶: ۵) گروهی دیگر معاهده را تنها ابزاری برای اجرای معاهده میدانند و ارزشی دیگر برای آن قائل نیستند. (کلابرز، ۱۹۹۶: ۱۹) ولی به هر حال آن چیزی که در مورد معاهده مهم است جایگاه رفیع آن در اجرا و تفسیر خود معاهده است. (روزن، ۱۹۷۰: ۹) در حقیقت ما اکنون در عصر معاهدات به سر می بریم، معاهداتی با شکل ها و سبک های مختلفی منعقد می شوند. (لیندر فالک، ۲۰۰۷: ۱) گر چه در گذشته نیز یکی از راههای عمده پایان جنگ و دستیابی به صلح انعقاد قراردادهای صلح بوده است. (رویتز، ۱۹۹۵: ۱)

منابع حقوق معاهدات

برخی از صاحب نظران برجسته حقوق بین الملل، مانند پروفیسور مک نایر، به طبقه بندی معاهدات اعتقاد داشتند و این امر را موجب توسعه و شفافیت در روابط بین المللی می دانستند. با این حال، کمیسیون حقوق بین الملل در تدوین طرح عهدنامه راجع به حقوق معاهدات، عمدتاً از طبقه بندی معاهدات اجتناب کرد، چراکه این امر می توانست موجب ایجاد تفاوت در اعتبار معاهدات شود و باعث تضعیف اعتبار برخی معاهدات در مقایسه با سایرین گردد. با این وجود، کمیسیون در برخی موارد نوعی طبقه بندی ضمنی ایجاد کرده است، مانند تفکیک معاهدات کتبی و شفاهی (مواد ۲ و ۳)، معاهدات دو جانبه و چندجانبه (مواد ۱۶، ۲۰، ۴۱، ۵۵ و ۶۰)، و برخی تفاوت ها در شرایط معاهدات. سکوت عهدنامه در این زمینه ها به معنای رد موضوعات مورد نظر نیست؛ بلکه احاله به عرف بین المللی در موارد سکوت، سبب می شود که طبقه بندی معاهدات بر اساس عرف های بین المللی مورد ارزیابی قرار گیرد. حقوق بین الملل عرفی، معاهدات را بر اساس روشهای متعدد و شاخصهای خاصی طبقه بندی کرده است. ذیلا به انواعی از آن اشاره می گردد (بیگدلی، ۱۳۸۸، ۲۳):

- طبقه بندی از حیث مکتوب بودن یا شفاهی بودن-
 - طبقه بندی از حیث تعداد طرفها (دو جانبه و چند جانبه)
 - طبقه بندی از حیث تشریفات انعقاد (رسمی و ساده)
 - طبقه بندی از حیث ماهوی (قانون ساز و قراردادی، عام و خاص، شخصی و عینی)
 - طبقه بندی از حیث مدت اعتبار (نامحدود و مدت دار)
 - طبقه بندی از حیث ماهیت طرفها (کشورها با یکدیگر و کشورها با سازمانهای بین المللی یا سازمانهای بین المللی با یکدیگر)
- در این قسمت، معاهدات از چند منظر محدود که دارای اهمیت می باشند طبقه بندی شده و به آنها می پردازیم. در طبقه بندی معاهدات بین المللی از حیث تشریفات می توان آنها را به "معاهدات رسمی" و "موافقتنامه های ساده اجرایی" تقسیم نمود. شاید در مورد اصطلاح "معاهده رسمی" جای بحث و تامل باشد، اما این گونه کاربرد صرفاً از نظر شناخت و تمایز معاهداتی که انعقاد آنها مستلزم انجام تشریفات قانونی پیچیده و طولانی می باشد، از معاهداتی است که به طور ساده و سریع منعقد می شوند و آنها را "موافقتنامه های ساده یا اجرایی" می نامند. در این طبقه بندی، از "معاهدات رسمی" تعریفی به عمل نمی آید، چرا که تعریف جامعی که قبلاً از معاهده صورت گرفت، دقیقاً با مفهوم "معاهده رسمی" منطبق است. البته تعریف "موافقتنامه ساده یا اجرایی" نیز در اساس تفاوتی با تعریف "معاهده رسمی" ندارد، جز اینکه تشریفات انعقاد آن تا حدود زیادی جدا از "معاهده" می باشد. معاهدات بین المللی را از نظر ماهوی با مضمون و محتوای آنها، به معاهدات "قانون ساز یا عام" و "معاهدات قراردادی یا خاص" طبقه بندی می نمایند. تفاوت بین این دو نوع معاهده، به رغم اینکه بسیار بحث انگیز است، سابقه دیرینه ای در دکتورین دارد. چنین تفکیکی هر چند متضمن یک نفع مسلم تاریخی و جامعه شناختی است، اما از جهت

حقوقی دارای اهمیت چندانی نمی باشد، زیرا در مورد هر کدام از آنها، یک نظام حقوقی جدا و مستقلی وجود ندارد (پله، ۲۰۰۲: ۸۹). با این حال، در مجموع تفاوت میان معاهدات قانون ساز یاعام و معاهدات قراردادی با خاص، مخصوصاً از حیث آثار حقوقی گوناگونی که به بار می آورند، آنچنان است که ضرورت بحث هر یک را به طور جدا و مستقل می طلبد.

معاهدات قانون ساز یاعام، اراده های مشترک طرفهای خود را به گونه ای همساز وحدت می بخشند و در نتیجه، موجد قواعد حقوقی عام و اساسی می گردند که در اولین بند از ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری که در واقع بیان کننده منابع حقوق بین الملل می باشند نیز متجلی است.

کشورها از قرن نوزدهم به بعد، به انعقاد معاهدات قانون ساز روی آورده اند. به طوری که از سال ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴ متجاوز از ۲۵۷ معاهده قانون ساز از سوی کشورها منعقد شده است. علت این امر، گسترش روزافزون مناسبات بین المللی، عدم انطباق مقررات عرفی بین المللی و معاهدات قراردادی بین المللی با اوضاع و احوال جدید بین المللی بوده است. عهدنامه های وین (اعم از ۱۹۶۹ و ۱۹۸۶) درباره مفهوم معاهده قانون ساز یا عام ساکت است و فقط به طور عام و کلی مقرر می دارد که "هر معاهده لازم الاجرائی برای طرفهای آن تعهد آور است". (ماده ۲۶). قانون ساز بودن یا عام بودن یک معاهده از جهات مختلف می باشد: موضوع، هدف، قلمرو جغرافیایی، نحوه تهیه و تنظیم و بالاخره از حیث آثار حقوقی. ذیلاً به بررسی یکایک موارد مذکور پرداخته می شود. قانون ساز بودن یا عام بودن یک معاهده از حیث موضوع، یعنی اینکه موضوع آن معاهده شمولیت عام داشته و چون قانون داخلی جنبه فراگیر داشته باشد. معاهدات قانون ساز یا عام موجب برقراری انتظام حقوقی در موضوعات اساسی و کلی زیر می شود:

جنگ و صلح، حقوق و آزادیهای اساسی بشر، جنایات بین المللی، تاسیس نهادهای عام بین المللی (از جمله سازمانها و اتحادیه های بین الدول و دادگاههای بین المللی جهانی)، مسائل سرزمینی (بیطرفی، مرزی، انتقال سرزمین)، قلمرو عمومی جامعه بین المللی (دریاها، آبراههای هوا و فضا)، مسئولیت بین المللی، جانشینی کشورها، موازین حاکم بر معاهدات (حقوق معاهدات)، موازین حاکم بر روابط دیپلماتیک و کنسولی (ذو العین، ۱۳۹۲، ۲۳۵). از جمله معاهدات قانون ساز یاعام عبارتند از: عهدنامه ۱۹۹۶ وین در زمینه حقوق معاهدات، عهدنامه های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ وین در زمینه روابط دیپلماتیک و کنسولی، عهدنامه ۱۹۸۲ مونته گویی در زمینه حقوق دریاها، عهدنامه های ۱۹۶۶ در زمینه حقوق بشر (حقوق اقتصادی، اجتماعی، مدنی، سیاسی و فرهنگی)، منشور ملل متحد و بالاخره عهدنامه های چهارگانه ژنو در زمینه حقوق بشر دوستانه در مخاصمات مسلحانه. (فلسفی، ۱۳۹۱، ۸۹)

شرط معاهدات با تکیه بر گزارش سال ۲۰۱۸ در حقوق بین الملل

الف: نظام سنتی پذیرش

در نظام سنتی، شرط در صورتی قابل قبول بود که تمام امضاکنندگان معاهده با آن موافق بودند؛ دولت شرط کننده نمی توانست به یک معاهده محلق شود، مگر پس از کسب اتمام و کمال موافقت تمامی طرف های معاهده. پیش از جنگ جهانی اول،

قاعده سنتی حاکم بر شرط این بود که شرط در صورتی معتبر است که معاهده مربوطه آن را اجازه میداد و تمام طرفهای معاهده آن را قبول می کردند. این نظریه مبتنی بر عقیده «حفظ تمامیت مطلق و تجزیه ناپذیری عهدنامه» است. در معاهدات قرن نوزدهم، موافقت سایر دولتهای مذاکره کننده نسبت به ایجاد شرط به طور ویژه ای در یک صورت مجلس یا پروتکلی که از سوی کلیه امضاکنندگان تنظیم و امضا میشد ثبت می گردید. در سایر موارد، هدف از ثبت شرط این بود که سایر امضاکنندگان از شرط آگاه شده، به طور ضمنی آن را پذیرفته اند. در دوره جامعه ملل (۱۹۴۶ و ۱۹۲۰)، طرز عمل در مورد معاهدات چندجانبه نوعی ناهماهنگی نشان میدهد. دبیر کل جامعه ملل به عنوان امانتدار معاهداتی که تحت نظر جامعه ملل منعقد شده بودند، تابع «تمامیت مطلق» معاهدات بود. در مقابل، اعضای «اتحادیه پان آمریکن»، که بعداً به «سازمان کشورهای آمریکایی» تغییر نام داد، یک نظام حقوقی قابل انعطاف برگزید، به طوری که کشور شرط کننده اجازه داشت با کشورهایی که با شرط مزبور مخالفتی نداشتند، طرف معاهده قرار گیرد. این نظام حقوقی، که از سال ۱۹۳۲ ایجاد شد، عمومیت معاهدات را در ازای کاهش تعهدات توسعه بخشید.

ب: پذیرش شرط در نظام حقوقی معاصر

در چهارچوب سازمان ملل متحد، نظام پیشین مورد سؤال واقع شد و تعداد پرشماری از کشورها، از جمله اتحاد جماهیر شوروی نسبت به قاعده پذیرش همگانی معترض بودند کشور نام برده با دفاع از نظریه حق حاکم هر دولت برای استفاده از شرط در معاهدات همه جانبه، قابل قبول بودن شرط را منوط به کسب موافقت همه اعضای یک معاهده نمی دانست. دیوان بین المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در سال ۱۹۵۱ درباره توسل به شرط برای معاهده «منع کشتار دسته جمعی» (Genocide, 1948) اعلام داشت: در عهدنامه ای همچون عهدنامه «منع کشتار دسته جمعی»، که با اکثریت آراء تصویب شد و جهان شمول است، اصل «پذیرش به اتفاق آراء» قابل اعمال نیست و قاعده دیگری را باید جایگزین آن نمود. به موجب قاعده اخیر، کشور شرط کننده می تواند طرف یک معاهده باشد، مشروط به اینکه آن شرط با موضوع و هدف معاهده مطابقت داشته باشد.

در حقوق معاهدات معاصر، پذیرش «حقوق محفوظ» رابطه ای قراردادی میان کشور شرط کننده و کشور قبول کننده آن به وجود می آورد، اما بر رابطه قراردادی کشورهای متعاقد دیگر تأثیر نمی گذارد. از این رو، در معاهده وین ۱۹۶۹ می خوانیم: «قبول شرط یک کشور به وسیله کشور متعاقد دیگر موجب می شود که آن دو کشور در صورت یا از زمان لازم الاجرا شدن معاهده نسبت به آنها، در مقابل یکدیگر طرف معاهده محسوب شوند.» همچنین در جای دیگر عهدنامه وین ۱۹۶۹ آمده است: «اقدامی که رضایت یک دولت را دایر بر التزام در قبال یک معاهده منعکس کرده و مضافاً متضمن شرطی باشد، به محض پذیرش شرط از سوی حداقل یک دولت متعاقد، اثر قانونی خواهد داشت.»

در ماده ۲۰ عهدنامه وین ۱۹۶۹ در مورد نظام کنونی معاهدات در مسئله پذیرش شرط این چنین آمده است: - شرطی که به صراحت در یک معاهده مجاز شمرده شده باشد، موافقت بعدی سایر کشورهای منعقد کننده معاهده را لازم ندارد، مگر آنکه در معاهده قید شده باشد.

- در مواردی که تعداد کشورهای مذاکره کننده محدود (معاهدات چند جانبه) و هدف منظور معاهده معلوم باشد و اطلاق معاهده بی کم و کاست بر تمام کشورهای ذی ربط شرط ضروری قبولی هریک از آن ها برای التزام نسبت به معاهده باشد شرط موافقت همه کشورهای مربوطه را لازم دارد.

- در مواردی که معاهده سند تأسیس یک سازمان بین المللی باشد، شرط در صورتی که به نحو دیگری مقرر نشده باشد، موافقت ارکان ذی صلاح سازمان مذکور را لازم دارد.

در مواردی که مشمول بندهای مذکور نمی شود و در معاهده به نحو دیگری مقرر نشده باشد.

دیوان بین المللی دادگستری (ICJ) نقش محوری در تفسیر شرطها، تفاهمها و اعلامیهها (RUDs) در حقوق معاهدات ایفا کرده است. برای مثال، در پرونده مربوط به صلاحیت ماهیگیری، دیوان بر لزوم تفسیر شرطها به روشی «طبیعی و معقول» تأکید کرد و مقاصد دولت شرط کننده در زمان تصویب را مد نظر قرار داد (ICJ, 1974). این رویکرد نشان دهنده تعهد دیوان بین المللی دادگستری به اطمینان از رعایت تعهدات معاهده‌ای است، در عین حال که به نگرانی‌های مشروع دولت‌ها نیز توجه می‌کند. همچنین، دادگاه اروپایی حقوق بشر (ECtHR) با تأکید بر لزوم شفافیت و وضوح در شرطها، شرطهایی را که با الزامات کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (ECHR) سازگار نبودند، باطل کرده است (ECtHR, 2010). چنین تصمیمات قضایی نمایانگر تحول مداوم هنجارهای حقوقی بین المللی و نقش حیاتی سوابق در تضمین مسئولیت پذیری و انسجام در حکمرانی جهانی است.

اختتام معاهدات بین المللی بر طبق ماده ۲۵ کنوانسیون وین با تکیه بر گزارش ۲۰۱۸ حقوق بین الملل

اسباب بطلان معاهدات، متفاوت است. برخی از این اسباب منجر به «بطلان نسبی» معاهده و برخی دیگر منجر به «بطلان قطعی» معاهده می شوند. بطلان نسبی بواسطه (عیوب رضا) فراهم می شود. منظور از عیوب رضا عواملی است که رضایت کشورهای متعاقد را آسیب زده و بس اعتباری آنها را به همراه می آورد. عیوب رضا عبارت اند از: نقض حقوق داخلی، تجاوز نماینده کشور از حدود اختیارات خویش، اشتباه، تقلب، تطمیع نماینده کشور، اجبار بوسیله اعمال فشار بر کشور یا نماینده کشور و اما بطلان قطعی معاهده، به سبب عوامل است که بنیان معاهده را متزلزل می سازد و با رضایت طرفین معاهده نیز قابل تنفیذ و تایید نمی باشد، مثل عدم رعایت قواعد آمره، نابرابری معاهدات، و اجبار به وسیله ی تهدید یا اعمال زور.

وجه تمایز بطلان نسبی و بطلان قطعی

۱ - معاهدات گروه اول قابل ابطال هستند در حالیکه معاهدات گروه دوم بطوری کلی باطل است و رضایت طرف متضرر تاثیری بر اعتبار و اجرای معاهده ندارد.

۲ - معاهدات گروه اول از قاعده "قابلیت جدا سازی مواد معاهدات" پیروی میکند یعنی اینکه فقط آن بخش از معاهده که قابل ابطال است باطل می شود و سایر بخشهای معاهده بر قوت خود باقی و قابل اجراء است اما معاهدات گروه دوم از قاعده

فوق پیروی نمی کند و کل معاهده باطل است نه بخش های از آن که ناقص قواعد بنیادین حقوق بین الملل است. مهمترین اسباب بطلان معاهدات ذیلا بررسی می شود:

نقض حقوق داخلی

بر اساس کنوانسیون وین، یک دولت نمی تواند با استناد به این واقعیت که اعلام رضایت وی در قبال یک معاهده، در اثر نقض قواعد حقوق داخلی وی بوده است، به بی اعتباری معاهده قایل شود، مگر آنکه نقض مزبور بارز باشد و به قاعده ای از حقوق داخلی مربوط شود که دارای اهمیت اساسی است. بعنوان مثال شاید در صورتی که اصول اساسی قانون اساسی یک کشور به هنگام انعقاد معاهدات نقض شود، بتوان به ابطال آن حکم کرد ولی در سایر موارد که نقض قواعد داخلی از اهمیت زیادی برخوردار نباشد، نمی توان معاهده را باطل دانست.

تجاوز نماینده کشور از حدود اختیارات

اگر نماینده یک دولت دارای اختیارات محدودی برای مذاکره باشد با این اختیارات محدود به طرف دیگر معاهده اطلاع داده شود در غیر این صورت دولت مزبور نمی تواند به تجاوز نماینده ی خود از حدود اختیارات استناد کند. بنابراین، چنانچه دولتی بخواهد قلمرو اختیارات نماینده ی خود را محدود کند، باید مراتب را صریحا و پیش از اعلام رضایت، به طرف مقابل اطلاع دهد.

اشتباه

اشتباه در صورتی باعث بطلان معاهده می شود که مبنای اصلی رضایت یک کشور به التزام در قبال معاهده تلقی شود. دولتی که می خواهد برای بطلان معاهده به اشتباه استناد کند، نباید خود به بروز اشتباه کمک کرده باشد. همچنین اگر اشتباه مربوط به عبارات متن یک معاهده باشد، قابل استناد نیست و باعث بطلان معاهده نمی شود.

تقلب

به موجب ماده ی ۴۹ کنوانسیون وین، هر گاه دولتی بر اثر رفتار متقلبانه ی کشور دیگری، معاهده ای منعقد کند، می تواند به عنوان بی اعتبار بودن رضایت خود، به تقلب استناد کند.

تطمیع نماینده کشور

به موجب ماده ۵۰ کنوانسیون وین، هر گاه اعلام رضایت دولتی به التزام در قبال یک معاهده از طریق رشوه به نماینده وی خواه به طور مستقیم یا به طور غیر مستقیم و توسط یک دولت دیگر طرف مذاکره، تحصیل شده باشد، دولت مزبور می تواند به عنوان بی اعتبار بودن رضایت خود، به ارتشا استناد کند.

اجبار و توسل به زور

اجبار و توسل به زور برای انعقاد معاهده، یکی از مهمترین اسباب بطلان معاهده است. چرا که به موجب بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد، «همه ی اعضای ملل متحد در روابط خود از استفاده از زور یا تهدید علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشور و یا هر اقدام دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند کرد.» همچنین کنوانسیون وین در ماده ۵۲ مقرر می دارد: «معاهده ای که انعقاد آن به وسیله ی تهدید یا اعمال زور و با نقض اصول حقوق بین الملل مندرج در منشور ملل متحد، صورت گرفته باشد، باطل خواهد بود.»

عدم رعایت قواعد آمره بین المللی

به موجب کنوانسیون وین، «معاهده ای که در زمان انعقاد با یک قاعده آمره حقوق بین الملل عام در تعارض باشد، باطل است. قاعده آمره، قاعده ای است که به وسیله ی اجماع جامعه بین المللی کشورها به عنوان قاعده ای تخلف ناپذیر که تنها توسط یک قاعده بعدی حقوق بین الملل عام با همان ویژگی قابل تغییر است، پذیرفته و به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، هر معاهده ای که برخلاف یک قاعده آمره منعقد شود، محکوم به بطلان است حتی اگر قاعده آمره ای پس از انعقاد معاهده شکل گیرد، تمام معاهدات مغایر با آن فسخ خواهند شد.»

فسخ، تعلیق و خاتمه معاهدات

طبق ماده ۶۵ کنوانسیون حقوق معاهدات، روشی که باید در موارد بی اعتباری، فسخ، با خروج از یک معاهده و یا تعلیق آن تبعیت گردد عبارتند از:

۱- طرفی که بر اساس مقررات عهدنامه حاضر به عیبی در اعلام قصد خود دایر بر التزام نسبت به یک معاهده یا به مبنای دیگری برای نفی اعتبار معاهده استناد کند تا آن را فسخ نماید، یا خروج خود از آن را اعلام داشته و یا اجرائش را معلق نماید، باید دیگر طرفهای معاهده را از ادعایش آگاه کند. در این اخطار، اقداماتی که به پیشنهاد وی می باید انجام گیرد و دلایل آنها باید مشخص گردند.

۲- اگر پس از انقضای مهلتی که به استثنای موارد فوری خاص کمتر از سه ماه از زمان دریافت اخطار مزبور نخواهد بود، هیچیک از طرفهای معاهده اعتراضی نکند، طرفی که اقدام به اخطار کرده است میتواند به نحوی که در ماده ۶۷ مقرر شده در مورد عمل به پیشنهادش اقدام نماید.

۳- اگر از جانب دیگر هر یک از طرفهای معاهده اعتراضی مطرح سازد، طرفهای معاهده باید با توسل به طرق مذکور در ماده ۳۳ منشور ملل متحد، راه حلی را جستجو نمایند.

اختتام معاهده با اراده مشترک ماده ۲۵ کنوانسیون وین برطبق گزارش ۲۰۱۸ حقوق بین الملل

ساده ترین نوع اختتام معاهدات، ماده ۲۵ کنوانسیون وین برطبق گزارش ۲۰۱۸ حقوق بین الملل به وسیله تراضی اطراف معاهده می باشد که این تراضی ممکن است به اتفاق آرا دولتهای عضو یک معاهده صورت گیرد.

- ممکن است متعاهدین مدت زمان معینی را برای انقضای معاهده معین کنند که پس از انقضای مدت، معاهده خاتمه می یابد.

- ممکن است تعهدات قراردادی مندرج در معاهده بطور کامل اجرا شود و موضوع آن پایان یابد.

- ممکن است معاهده جدیدی بین متعاهدین منعقد شود که باعث اختتام معاهده قبلی شود که به آن اصطلاحاً «نسخ» گفته میشود.

- نسخ ممکن است صریح یا ضمنی باشد.

- نسخ صریح زمانی است که معاهده موخر صراحتاً معاهده ی مقدم را ملغی کند.

هرگاه معاهد هی موخر با مفاد معاهده ی مقدم در تعارض باشد، و الغای معاهده مقدم در معاهده موخر ذکر نشده باشد، نسخ معاهده مقدم ضمنی خواهد بود.

لغو یک جانبه معاهده

فسخ یکجانبه معاهده به اقدام یک دولت برای خروج از یک توافق بین المللی بدون رضایت سایر طرفها اشاره دارد. این موضوع، به ویژه در ایالات متحده، موجب بحث هایی در زمینه توازن قدرت میان قوه مجریه و مقننه شده است. نمونه هایی از این اقدامات شامل خروج دولت ترامپ از توافق هسته ای ایران و فسخ معاهده دفاع متقابل با تایوان توسط دولت کارتر است که هر دو پیامدهای حقوقی و سیاسی گسترده ای به دنبال داشتند (Smith, 2018; Johnson, 2019). اساس حقوقی فسخ یکجانبه از کنوانسیون وین ۱۹۶۹ در مورد حقوق معاهدات نشأت می گیرد. ماده ۴۲ این کنوانسیون تصریح می کند که فسخ یا تعلیق معاهده باید با مفاد آن مطابقت داشته باشد و اقدام یکجانبه تنها در شرایط خاص، مانند تغییر اساسی شرایط، قابل توجه است (Vienna Convention, 1969). از نظر حقوقی لغو یک جانبه یک معاهده با وجود هر یک از شرایط زیر امکان پذیر می باشد: الف: قبلاً بطور صریح در معاهده شرط شده باشد که یکی از طرفین بتواند بطور یک جانبه معاهده را فسخ کند. ب: قوه قاهره یا فورس ماژور.

بروز قوه قاهره یا فورس ماژور نیز می تواند باعث ختم یک معاهده شود. فورس ماژور عبارت از مانع و حالت اجتناب ناپذیری است که در احوال خاص پدید می آید و ناشی از رویدادهای خارجی است که باعث می شود کشوری نتواند به

تعهدات خود عمل نماید. البته فورس ماژور باید به گونه ای باشد که باعث از بین رفتن دایمی موضوع معاهده باشد نه اینکه بطور موقت اجرای آن را غیرممکن سازد.

در هر حال، فورس ماژور سه شرط اساسی دارد که عبارتند از:

۱- حادثه غیر قابل اجتناب باشد.

۲- حادثه غیر قابل پیش بینی باشد.

۳- حادثه ناشی از یک رویداد خارجی باشد.

ج: تغییر بنیادین اوضاع و احوال

اوضاع و احوال در اصطلاح به شرایطی اطلاق می شود که به یک فرد یا حادثه خاص مربوط است و برای فرد یا حادثه تأثیر می گذارد. برای مثال موقعیت و وضعیت اخلاقی فرد در جامعه، اوضاع و احوال اجتماعی آن و شرایطی که تحت تأثیر حادثه ای واقع شود، اوضاع و احوال آن حادثه را تشکیل می دهد. اصطلاح مذکور در شاخه های نوع از علوم انسانی از جمله جامعه شناسی، روانشناسی و حقوق به ویژه حقوق جزا و جرم شناسی به کار برده شده و حتی در برخی از متون و نصوص قانونی نیز ذکر شده است. اما از نظر حقوقی، اوضاع و احوال به مجموع شرایط نوعی یا به اصطلاح دیگر غیر ذاتی^۱ گفته می شود که منجر به پیدایش یک عمل حقوقی می شود. به عبارت دیگر اوضاع و احوال به معنی کلیه شرایط غیر ذاتی موجود در زمان وقوع یک عمل حقوقی است که طرفین با در نظر گرفتن شرایط مذکور اقدام به انجام آن می کنند. به این ترتیب منظور از تغییر اوضاع و احوال، دگرگونی شرایطی است که در زمان وقوع یک عمل حقوقی مورد توجه و قصد مشترک طرفین است و در واقع بنیاد اساسی ترازی را تشکیل میدهد.

کنفرانس ۱۹۶۹ وین نشان داد که اکثریت قابل ملاحظه ای از کشورها معتقدند که تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده یکی از موجبات استثنایی ادامه معاهدات است که تا حدود معینی از طرف حقوق معتبر امروزی، قابل قبول شناخته شده است. و در بند اول ماده ۶۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین هم ذکر گردیده شده است. اما معاهده مذکور مشکل را به طور کامل حل نکرده بلکه مشکلی را بر مشکل اصلی افزوده است که حل آن نیز آسان نیست. چون با وجود حاکمیت کشورها چه مقام ذی صلاحیتی حق دارد در مورد تغییر اوضاع و احوال بر معاهدات قضاوت نماید. در دوران معاصر به دلیل تحولات اقتصادی و سیاسی استناد به اصل تغییر بنیادین اوضاع و احوال زیاد به چشم می خورد.

تغییر اوضاع و احوال شرایطی دارد که عبارتند از:

^۱ objec tine

- تغییرات بنیادین و اساسی باشد^۱

- تغییرات قابل پیش بینی نباشد^۲

- تغییرات ریشه ای و مربوط به اساس و مبنای قرارداد باشد^۳

- تغییرات رادیکال و اصلی باشد.^۴

اصول مربوط به تغییر بنیادین اوضاع و احوال در ماده ۶۲ معاهده وین نیز چنین بیان شده است:

- فسخ یک معاهده یا انصراف از آن به استناد اینکه شرایط موجود در زمان انعقاد معاهده به طور کامل دچار تغییر و تبدیل شده که از سوی طرفهای معاهده قابل پیش بینی نبوده است، مجاز نیست مگر آنکه:

الف). وجود آن شرایط مبنای اصلی موافقت طرفها در التزام نسبت به معاهده بوده است.

ب). تاثیر این تغییر چنان است که حدود و دامنه تعهداتی را که همچنان باید به موجب مقررات معاهده انجام شود، دگرگون می سازد. مثالها:

- مثال اول: فسخ یکجانبه فصول پنجم و ششم معاهده مودت و همکاری بین ایران و شوروی و عهدنامه مودت بین ایران و شوروی مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ که در جهت تحکیم روابط روابط دوستانه بین دو دولت منعقد شده بود؛ شامل لغو همه معاهداتی است که دولت روسیه تزاری به ایران تحمیل کرده بود. دو دولت به موجب این عهدنامه ضمن قبول اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر. اقدام به تنظیم مرزها و تعیین چگونگی استفاده برابر از رودخانه های مرزی نمودند. دولت نوپای بلشویک که در آن هنگام با مشکلات بزرگ داخلی و خارجی دست در گریبان بود. برای تامین امنیت خود در برابر حملات روسهای سفید و سد کردن هر چه بیشتر راه های مداخله قدرتهای بیگانه دست به انعقاد معاهدات با کشورهای همجوار زد و بنابراین فصول ۵ و ۶ این عهدنامه ها در راستای تامین این هدف تنظیم گردیده بود و اما دولت ایران با توجه به دلایلی، استناد به اصل تغییر بنیادین اوضاع و احوال می نمود از جمله اینکه: اولاً دولت شوروی با گذشت چندین دهه از تاریخ استقرارش دیگر آن حکومت ضعیف و بی ثبات نیست که بتواند از سوی روسهای سفید مورد تهدید قرار بگیرد. و ثانیاً با از بین رفتن روسهای سفید و دگر دیسی، اتحاد جماهیر شوروی به یکی از دو ابرقدرت بزرگ رسیده است. و به خاطر همین فصول مورد نظر یعنی ۵ و ۶ دیگر موضوعیت خود را نیز از دست داده است. و به همین خاطر دولت ایران با قدرت یافتن حکومت مرکزی خود دیگر دارای آن ناتوانی نیست که نتواند جلوی مداخله دولتهایی دیگر و یا گروه های مسلحی را که از درون خاک ایران قصد حمله به شوروی

^۱ Fundamental changes

^۲ Un foreseen changes

^۳ Essential basis

^۴ Radical changes

را دارند بگیرد. پس بنابراین دولت ایران با استناد به اصل تغییر بنیادین اوضاع و احوال توانست این فصول را لغو نماید. - مثال دوم: فسخ معاهده مرزی ۱۳۱۶ بین ایران و عراق دلایل ایران برای فسخ معاهده مرزی ۱۳۱۶ به این قرار بود: ۱- نقض تعهدات قراردادی از سوی دولت عراق و ۲- اصل ربوس؛ که برای توجیه اصل ربوس خود به این استناد نمود که از نظر ایران این معاهده در زمانی منعقد شده بود که نظام استعماری انگلستان در منطقه حاکم بود و انگلستان با حمایت از منافع مستعمره خود (در عراق) کل رودخانه شط العرب را با تحمیل بر ایران به عراق واگذار کرد و در واقع معاهده مرزی ۱۳۱۶ که در زمان و شرایط استعماری بود و به ایران تحمیل شده بود و حالا که رخنه استعمار از ایران و منطقه برکشیده شده است دلیلی بر ثبات و پایداری معاهده وجود ندارد. و باید آثار آنهم از بین برود و دولت ایران به اصل ربوس استناد کرد و این معاهده را لغو گردانید. البته این قاعده استثنائاتی نیز به قرار ذیل دارد:

- اگر معاهده، مرزی را معین و مشخص کرده باشد.

- اگر طرفی که به تغییر بنیادین اوضاع و احوال استناد می کند، خود بانقض تعهداتی که به موجب معاهده بعهده دارد یا از راه نقض تعهدات بین المللی دیگری که در قبال هر یک از طرفهای دیگر معاهده به عهده داشته است، موجب این تغییر بنیادی شده باشد.

- اگر به موجب بندهای فوق الذکر، یکی از طرفهای معاهده بتواند به تغییر بنیادی اوضاع و احوال در جهت فسخ معاهده یا انصراف از آن استناد کند، طرف مزبور می تواند برای تعلیق اجرای معاهده نیز به چنان تغییری تمسک جوید.

د) نقض اساسی معاهده

چنانچه یکی از متعاهدین اصلی را که مبنای اساسی معاهده است، نقض کند، سایر متعاهدین می توانند معاهده را فسخ و یا به حالت تعلیق در بیاورند.

تعلیق اجرای معاهده

الف: تعلیق اجرای یک معاهده طبق مقررات معاهده یا بموجب رضایت طرفهای آن

طبق ماده ۵۷ کنوانسیون وین، در خصوص اجرای یک معاهده را در قبال همه طرفهای معاهده یا یک طرف خاص معاهده میتوان در موارد ذیل معلق کرد.

- طبق مقررات خود معاهده.

- در هر زمان، با رضایت کلیه طرفهای معاهده پس از مشاوره با دیگر کشورهای متعاهد.

ب: تعلیق یک معاهده چندجانبه بموجب توافق فقط بعضی از طرفهای معاهده همچنین این عهدنامه در ماده ۵۸ خود اشعار میدارد:

۱ - دو یا چند طرف یک معاهده چند جانبه می‌توانند موافقتنامه ای منعقد ساخته و اجرای مقررات عهدنامه را موقتا و تنها بین خود به حال تعلیق در آورند اگر:

- امکان چنین تعلیقی در خود معاهده پیش بینی شده باشد

- تعلیق مورد بحث بموجب معاهده ممنوع نگردیده باشد، مشروط بر اینکه؛

(۱) تعلیق اجرای معاهده به استفاده حقوق دیگر طرفهای معاهده، طبق معاهده، آسیب نرسانده و مانع از انجام تعهدات آنان نگردد.

(۲) با موضوع و هدف معاهده میابنت نداشته باشد.

۲ - در موارد مشمول بند یک «الف»، چنانچه معاهده ترتیب دیگری معین نکرده باشد، طرفهای مورد بحث باید دیگر طرفهای معاهده را از قصد خود مبنی بر انعقاد موافقتنامه و از آن دسته از مقررات معاهده که قصد تعلیق اجرای آنها را دارند مطلع نمایند.

۳-۲۴-۴- خروج از معاهده فاقد مقررات فسخ

- معاهده ای که در آن مقررات مربوط به فسخ وجود ندارد و رد یا خروج از آن پیش بینی نشده است، قابل رد نیست و نمیتوان از آن خارج شد مگر آنکه: الف: مسلم شود که طرفهای معاهده قصد داشته اند امکان رد یا خروج از آن را نپذیرند؛ ب: ماهیت معاهده به گونه ای باشد که بتوان حق رد یا خروج از آن را استنباط کرد.

- قصد رد معاهده یا خروج از آن طبق بند ۱، باید لااقل دوازده ماه پیش از رد یا خروج ابلاغ شود.^۱

۴-۲۴-۴- تعارض تعهدات قراردادی

در صورت تعارض تعهدات مندرج در معاهدات پیاپی، که در یک مرد از لحاظ حقوق بین الملل، سلسله مراتبی به شرح زیر وجود دارد:

الف: معاهدات متضمن قواعد آمره ی بین المللی اعم از اینکه مقدم یا موخر معاهدات دیگر رجحان دارند.

ب: معاهدات جهان شمول و قانون ساز مانند منشور ملل متحد بر سایر معاهدات رجحان دارد.

^۱ ماده ۵۶ عهدنامه حقوق معاهدات وین

ج: معاهدات قراردادی موخر، عملاً معاهدات قراردادی مقدم را بی اعتبار می کند. در آن صورت معاهده ی قبلی فقط تا حدودی اجرا می شود که مفاد آن با معاهده ی بعدی منطبق باشد.

۵-۲۴-۴- متروک ماندن معاهده

طبق یک قاعده ی عرفی جهانی، هنگامی که یک قاعده ی عرفی جدیدی میان کشورهایی که طرف یک معاهده هستند ایجاد شود، به نحوی که دیگر امکان اجرای آن معاهده براساس قاعده ی عرفی جدید وجود نداشته باشد، آن معاهده متروک و بلااثر خواهد شد. نمونه ی بارز آن اتحاد مقدس سال ۱۸۱۵ است.

۶-۲۴-۴- آثار جنگ بر معاهدات

تأثیر جنگ بر معاهدات یک حوزه مهم مطالعاتی است که به بررسی چگونگی شکل گیری درگیری های مسلحانه بر توافقات بین المللی و روابط دیپلماتیک می پردازد. معاهدات، از پیمان های صلح گرفته تا توافقات کنترل تسلیحات، نقش اساسی در چشم انداز پس از جنگ دارند و چارچوب هایی برای صلح، امنیت و همکاری میان کشورها ایجاد می کنند. رویدادهای تاریخی، به ویژه جنگ های جهانی، رابطه پیچیده ای بین جنگ و انعقاد معاهده را نشان می دهند، جایی که توافق نامه هایی مانند معاهده ورسای نه تنها با هدف پایان دادن به خصومت ها انجام شد، بلکه به طور غیرمستقیم به درگیری های آینده، همچون جنگ جهانی دوم، کمک کرد (Smith, 2020; Brown, 2021). ماهیت در حال تحول معاهدات، چالش های مداوم ناشی از جنگ های معاصر را منعکس می کند، از جمله ظهور بازیگران غیر دولتی و پیشرفت های فناوری. معاهدات را می توان به انواع مختلفی تحت تأثیر جنگ طبقه بندی کرد، از جمله معاهدات کنترل تسلیحات که مقررات اشاعه تسلیحات را تنظیم می کنند، معاهدات صلح که توقف خصومت ها را رسمیت می بخشند، معاهدات بشردوستانه که حفاظت از غیرنظامیان را تضمین می کنند و موافقت نامه های همکاری نظامی که هدف شان افزایش امنیت جمعی است. هر یک از این نوع معاهدات هدف خاصی را دنبال می کند، اما همه آنها تحت تأثیر بافت تاریخی درگیری های قبلی و وضعیت ژئوپلیتیک فعلی شکل می گیرند (Jones, 2019). پویایی جنگ اغلب مذاکرات معاهده و اجرای آنها را پیچیده می کند و منجر به توافقاتی می شود که ممکن است نتوانند به درستی به تنش های اساسی رسیدگی کنند. مناقشات پیرامون تأثیر جنگ بر معاهدات بیشتر حول اثربخشی آنها و میزان کمک واقعی آنها به صلح پایدار است. کاستی های معاهدات گذشته مانند جامعه ملل و معاهده ورسای نشان می دهد که چگونه شرایط سخت یا مکانیسم های اجرایی ناکافی می تواند اهداف حل منازعه و ثبات را تضعیف کند. همچنین چالش های جنگ مدرن، از جمله درگیری های شهری و ظهور جنگ سایبری، نیاز به ارزیابی مجدد چارچوب های قانونی موجود و تعهدات معاهده دارد (Taylor, 2020). در نهایت، درک تعامل بین جنگ و معاهدات برای هدایت روابط بین الملل معاصر حیاتی است. همان طور که درگیری های جهانی تکامل می یابد، استراتژی های دیپلماتیک و چارچوب های قانونی برای جلوگیری از خصومت های آینده و تقویت همکاری بین کشورها نیز باید انطباق پیدا کنند و بر اهمیت گفت و گوی مستمر و انعطاف پذیری در دیپلماسی بین المللی تأکید شود (Lee, 2022).

یکی از علل اختتام قرار دادهای بین المللی، جنگ می باشد. زیرا ظاهراً بین جنگ و وجود قراردادهای بین المللی یک نوع عدم هماهنگی و تضاد وجود دارد. و اینکه یکی از مواردی که کنوانسیون ۱۹۶۹ وین از شمول خود مستثنی کرده است به مانند مسئله مسئولیت و جانشینی، مسئله جنگ و مخاصمات مسلحانه می باشد. البته عمده بحثهای که در کمیسیون حقوق بین الملل و در کنفرانس ۱۹۶۹ وین هم صورت گرفته است این بوده است که چون اساساً جنگ ممنوع است و قاعده آمره است چگونه می تواند در کنار حقوق معاهدات مورد مطالعه قرار بگیرد. وقتی که یک عمل متخلفانه است و عمل متخلفانه نمی تواند موجب شود که یک عمل حقوقی بر اثر عمل خلاف صورت بگیرد. این اصل کلی، استثنائاتی به شرح ذیل در بر دارد:

- مقررات مربوط به زمان جنگ شامل قراردادهایی که اختصاصاً به قصد اجرا در زمان جنگ منعقد شده است. مانند طرز رفتار با اسیران جنگی یا منع استعمال برخی سلاحها و....

- مقررات مربوط به وضعیتهای عینی، به مانند خط مرزی و... که از ارزش بین المللی برخوردار می باشند و عمل جنگ، آثاری بر اینگونه معاهدات نمی تواند داشته باشد.

جنگ نسبت به قراردادهای چند جانبه در مورد کشورهای که در جنگ شرکت دارند حال تعلیقی دارد. ولی در خصوص کشورهای بی طرف این قراردادها همچنان معتبر بوده و اجرا می شود. یکی از مهم ترین اصول در بحث تاثیر جنگ بر روی معاهدات بین المللی "اصل وفای" به عهد در معاهدات می باشد که در معاهدات بین المللی همواره باید مراعات گردد تا تزلزل و بی ثباتی در معاهدات ایجاد نگردد. که این اصل مورد توجه حقوق معاهدات و حقوق اسلام می باشد و تأکیدات زیادی در حقوق اسلام بر آن گردیده شده است. مبنای خصوصیت یا نیروی الزام حقوق معاهدات، اصل وفای به عهد یا احترام به عهد می باشد. این ویژگی که غالباً به منزله نوعی ((قانون قوانین)) شناخته شده است. قانونی که از حیث ساختار "قاعده آمره" و به عنوان ضرورت اولیه وجود و پیوستگی یک نظم حقوقی بین المللی شناخته می شود. "لذا میتوان گفت: روابط خصمانه باعث فسخ خودبخودی معاهداتی که طرفین درگیری از امضاکنندگان هستند نمی شود. و حتی برخی از معاهدات بدین منظور منعقد می شوند که صرفاً در زمان جنگ لازم الاجرا باشند. مثل کنوانسیون های ۱۹۴۹ ژنو. همچنین برخی معاهدات بدین قصد انعقاد یافته اند که بروز جنگ نتواند تاثیری در لازم الاجرا شدن آنها داشته باشد مثل منشور ملل متحد؛ با این حال، در عمل بسیاری از دولتها، در زمان جنگ معاهدات خود را حداقل به حالت تعلیق در می آورند. گاهی شرایط جنگ نیز ممکن است به دلیل عدم امکان اجرای معاهده و یا تغییر اساسی در اوضاع و احوال، منجر به فسخ یک معاهده گردد.

نتیجه گیری

کنوانسیون وین در سال ۱۹۶۹ با هدف تنظیم مقررات و اصول مربوط به معاهدات بین‌المللی به تصویب رسید و از آن زمان تا به امروز به عنوان یک چارچوب معتبر در روابط بین‌الملل عمل کرده است. یکی از ارکان اساسی این کنوانسیون، اصل انعقاد معاهده بر اساس اراده مشترک طرفین است که در ماده ۲۵ به‌طور ویژه به آن اشاره شده است. این اصل نه تنها پایه‌گذار نظم حقوقی در معاهدات است، بلکه موجب تبیین شرایطی می‌شود که در آن، دو یا چند کشور می‌توانند به‌طور آزادانه و بدون فشار یا تهدید، توافقات قانونی خود را شکل دهند و به تعهدات جدید وارد شوند. طبق این ماده، برای آنکه معاهده‌ای اعتبار حقوقی داشته باشد، باید انعقاد آن بر اساس توافق و اراده مشترک طرفین باشد، به‌گونه‌ای که هر طرف از شرایط و مفاد معاهده آگاه باشد و آن را به‌طور آزادانه بپذیرد.

اصل اراده مشترک در ماده ۲۵ کنوانسیون وین به‌ویژه بر دو جنبه حقوقی مهم تأکید دارد. نخست، هیچ کشوری نمی‌تواند معاهده‌ای را علیه کشوری دیگر تحمیل کند. معاهده‌ها باید بر مبنای اراده آزادانه و رضایت کامل طرفین امضا شوند. این به معنای آن است که حتی در شرایطی که فشارهای بین‌المللی یا منافع سیاسی داخلی در میان است، نباید طرفین به هیچ‌وجه مجبور به پذیرش معاهده‌ای شوند که آن را به‌طور کامل نپذیرفته‌اند. دوم، در هنگام انعقاد معاهده، باید اطمینان حاصل شود که همه طرف‌ها مفاد آن را درک کرده و کاملاً بپذیرفته‌اند. این شامل مراحل مختلفی از جمله مذاکرات، امضا، تصویب و تبادل اسناد است که هر کدام باید با دقت و شفافیت انجام شوند. مفهوم اراده مشترک در واقع به‌عنوان پایه‌ای برای بررسی اعتبار معاهدات مطرح می‌شود. اگر یک معاهده تحت فشار، تهدید یا هر نوع اجبار دیگری منعقد شود، ممکن است از اعتبار حقوقی ساقط شود. این موضوع به‌ویژه در مواقعی که یکی از طرفین معاهده به‌دلیل فشارهای داخلی یا بین‌المللی قادر به ایفای تعهدات خود نباشد، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. از همین‌رو، تأکید کنوانسیون وین بر اراده مشترک در انعقاد معاهده، به‌ویژه در شرایط پیچیده و متغیر سیاسی جهانی، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

از سوی دیگر، اختتام معاهده نیز باید بر اساس اراده مشترک طرفین صورت گیرد. طبق ماده ۵۴ کنوانسیون وین، معاهده می‌تواند به‌طور داوطلبانه و با توافق طرفین خاتمه یابد یا از اعتبار خارج شود. این امر بر اساس تغییرات شرایط بین‌المللی، نیاز به تجدیدنظر در مفاد معاهده یا عدم توانایی یکی از طرفین در اجرای تعهداتش ممکن است صورت گیرد. شرایط جدیدی که موجب تغییر در اراده طرفین می‌شود، می‌تواند به خاتمه معاهده منجر شود. این اختتام ممکن است از طریق اعلام رسمی یا توافق جدید طرفین صورت گیرد و در این راستا، همچنان اصل اراده مشترک به‌عنوان عنصری اساسی در نظر گرفته می‌شود.

در گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین‌الملل، به‌ویژه بر تأثیر تحولات بین‌المللی و تغییرات در اراده طرفین معاهده تأکید شده است. این گزارش اذعان دارد که در دنیای پیچیده و متغیر امروزی، تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌تواند موجب تغییر اراده طرفین معاهده شود. این تغییرات به‌ویژه در شرایطی که سیاست‌های داخلی کشورها دستخوش تغییرات عمده‌ای می‌شود، می‌تواند منجر به تجدیدنظر در معاهدات یا حتی اختتام آن‌ها گردد. علاوه بر این، کمیسیون به چالش‌های قانونی در زمینه اعمال اصل اراده مشترک نیز پرداخته است. گاهی ممکن است اختلافات در تفسیر مفاد معاهده یا منافع متضاد کشورهای

طرف معاهده، موجب ایجاد مشکلاتی در اجرای آن و حتی موجب ایجاد نیاز به مداخلات دیپلماتیک یا مراجعه به نهادهای قضائی بین‌المللی شود.

این گزارش همچنین بر چالش‌های بین‌المللی در زمینه حفظ تعادل میان اراده مشترک طرفین معاهده و الزامات حقوقی جهانی نظیر حقوق بشر و امنیت بین‌المللی تأکید کرده است. در برخی موارد، فشارهای بین‌المللی یا الزامات حقوقی می‌تواند مانع از اختتام سریع معاهده‌ها شود، حتی اگر اراده مشترک طرفین برای خاتمه معاهده وجود داشته باشد. این پیچیدگی‌ها به‌ویژه در دنیای مدرن که روابط بین‌المللی و منافع ملی کشورهای مختلف به‌سرعت در حال تغییر است، بیشتر به چشم می‌آید. در نهایت، انعقاد و اختتام معاهده‌ها بر اساس اراده مشترک طرفین، یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل است که در کنوانسیون وین به‌طور واضح مورد تأکید قرار گرفته است. این اصل هم به اعتبار معاهدات کمک می‌کند و هم موجب شکل‌گیری روابط بین‌المللی مستحکم‌تر و مبتنی بر احترام متقابل می‌شود. گزارش ۲۰۱۸ کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز بر لزوم توجه به تحولات جدید در عرصه بین‌الملل و چالش‌های قانونی در زمینه اعمال اراده مشترک تأکید دارد. این چالش‌ها نیازمند دیپلماسی و همکاری‌های بین‌المللی برای حل اختلافات و حفظ نظم جهانی است. در نهایت، اصل اراده مشترک همچنان به‌عنوان یکی از ارکان اصلی در تنظیم روابط حقوقی بین‌کشورها و حفظ اعتبار معاهدات بین‌المللی، نقش کلیدی ایفا می‌کند.

- روسو. شارل، (۱۳۹۵) حقوق بین الملل عمومی، ترجمه دکتر محمد علی حکمت، جلد اول، (تهران، دانشگاه تهران،
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۸۸) حقوق معاهدات بین المللی، گنج دانش، چاپ پنجم، تهران
- فلسفی، هدایت ا...، (۱۳۸۹) حقوق بین الملل معاهدات، تهران، نشر نو، چاپ اول
- مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۹۴) حقوق بین الملل عمومی و اصول روابط دول، تهران، نشر همراه، جلد اول، چاپ اول
- Brown, T. (2021). The Treaty of Versailles and its unintended consequences on global peace. *International History Review*, 12(3), 45-60.
- European Court of Human Rights. (2010). Judgments on reservations under the European Convention on Human Rights.
- International Court of Justice. (1974). Judgment on Fisheries Jurisdiction.
- Johnson, R. (2019). The impact of unilateral treaty termination on international diplomacy. *Journal of International Affairs*, 43(3), 33-47.
- Jones, R. (2019). The role of arms control treaties in modern warfare. *Journal of International Security*, 28(2), 112-130.
- Lee, K. (2022). Diplomatic frameworks and their evolution post-conflict. *Global Diplomacy Journal*, 34(4), 203-220.
- McNair, A. D. (1961). *The law of treaties*. Oxford University Press.
- Rousseau, C. (1961). *The law of treaties* (2nd ed.). Stevens & Sons.
- Smith, A. (2020). The historical context of peace treaties and global conflict. *Peace Studies Review*, 19(1), 35-50.
- Smith, L. (2018). Presidential powers and treaty termination: A study of U.S. foreign policy decisions. *Harvard International Law Journal*, 59(2), 142-160.
- Taylor, C. (2020). Modern warfare and the need for new treaty frameworks. *International Law and Security*, 41(3), 77-92.
- United Nations. (1969). *Vienna Convention on the law of treaties*. Treaty Series, 1155, 331
- Vienna Convention on the Law of Treaties. (1969). United Nations Treaty Series, 1155, 331-432.